



۹ اصل کلیدی تبلیغ و تربیت در سیره پیامبر(ص)

سعید سالاری^۱

چکیده

انسان موجودی است که به دلیل برخورداری از قوه فکر و قدرت تمییز نیک و بد، می‌تواند با انتخاب مسیر درست یا نادرست، آینده حیات خود را در دو سویه تاریکی یا روشنایی تعیین نماید. در همین وادی انسانیت، آدمیانی یافت می‌شوند که پس از یاری خویش و یا در هنگامه آن، بنای یاری دیگری یا دیگرانی را دارند.

این مبلغان و مربیان توحیدی برای توفیق در رسالت خویش علاوه بر فراهم نمودن مقدمات اولیه، به صورت ضروری، نیازمند شناختن برترین مربی و مبلغ موحد؛ یعنی حضرت ختمی مرتبت می‌باشند. یگانه‌ای که لحظه لحظه زندگیش دریایی از نکته‌های تربیتی و اخلاقی است و بی شک قدم زدن در این اقیانوس، سپاس و ستایش باری تعالی را خواسته یا ناخواسته و از تمام وجود برمی‌انگیزاند. در این مقال سعی داریم نکاتی از این دریاها عمیق را برشماریم که شاید کمتر در نگاره چشم آمده‌اند. نکاتی که پایه‌های تشکیل و ترویج معارف دینی‌اند.

کلیدواژه‌ها: پیامبر اکرم(ص)، تربیت، تبلیغ، فطرت، رأفت.

مقدمه

در نگاهی از بالا به انسان، این برابند دیده می‌شود که هرکس باید در جاده سرشت خود گام نهد تا راه خدادادی را، که مسیری تعیین شده از سوی رب برای بشر است، بی‌ماید و با استفاده از الگوهای مطمئن، به سوی بلوغ واقعی حرکت نموده، راه راست را از بیراهه‌ها

و کز راه‌ها تشخیص دهد. نظریه پردازان علم اخلاق و علوم تربیتی الگوهای را معرفی می‌کنند که برخی از آنها براساس یافته‌های علمی و تجربی بشر و تنها به دلیل برتری علمی افراد به عنوان الگو معرفی می‌شوند. اما با نگاهی به زندگی بزرگان دینی، به ویژه کسانی که راهنمایان بشر در دستیابی به ادیان حق بوده‌اند، این حقیقت متبلور می‌شود که این بزرگان می‌توانند بهترین الگوهای رفتاری بشر در مسیر درست زندگی باشند.

پیامبر اکرم (ص) وجود عینی قرآن کریم است که با کردار و گفتار خود، آیات الهی را به پیشگاه ظهور رسانده است. بنابراین سنت نبوی، همسنگ قرآن عظیم، اولین بنا در بنیان بلند فرهنگ و نظام تربیت اسلامی به شمار می‌رود. خداوند در سوره احزاب، پیامبر اسلام (ص) را به عنوان الگوی مناسبی برای انسانها معرفی کرده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، ۲۱)؛ و این معرفی «در واقع بیان بزرگ‌ترین تفاوت مکتب انبیا و غیر آن است، چرا که مکتب انبیا از خصوصیت عملی بودن و توجه به عینیت داشتن برخوردار است» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۲ش، ص ۱۷). همچنین مبعوث شدن وی به پیامبری از سوی خداوند، دلیلی برای هدایت انسانها بود، چرا که قاعده لطف پروردگار بر این امر حکم می‌کرده است. به نص صریح قرآن، اگر تربیت الهی پروردگار توسط مریدان



برگزیده صورت نمی‌گرفت، هدایت آنها میسر نمی‌شد و آنها در گمراهی و ضلالت باقی می‌ماندند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه، ۲). بنابراین چنانچه مبانی و اصول تربیت از آموزه‌های والای پیامبر اکرم (ص) به درستی تحلیل و تبیین شود، می‌تواند به عنوان مناسب‌ترین نمونه برای عملکردهای تربیتی جامعه اسلامی ما تلقی گردد. با دقت و تأمل در احادیث و روایات بسیاری که از سیره و سنت نبوی به دست ما رسیده است، می‌توان به استخراج مبانی و اصول مناسبی برای تربیت اقدام نمود. در مطالعه حاضر، به عوض بیان کلیات تربیتی سیره پیامبر تصمیم به گزینش چند اصل ویژه گرفتیم، تا شاید بدین وسیله کانون توجهات را از سویی به سوی دگر چرخانده و اهمیت این موارد را خاطر نشان سازیم.

۱. توجه به فطرت

مجموعه ویژگی‌هایی که از زمان آفرینش آدمی با او عجین گشته و پایه جهت‌گیریهای اعتقادی وی هستند را فطرت گویند. آیات قرآنی اشاره به گرایش فطری انسانها به دین حنیف خداوند دارد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم، ۳۰). در حدیثی که امام باقر (ع) از آن حضرت نقل فرموده‌اند، پیامبر اکرم (ص) تولد هر مولودی را براساس فطرت می‌دانند و مقصود از آن، معرفت به این مطلب است که خداوند آفریدگار او است (کلینی، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۱۲).

بنای بر فطرت از شاخصهای مهم نظام تربیتی پیامبر اعظم (ص) است که مانند دیگر انبیا، برای رویش فطرت ذاتی بشر آمده و می‌خواهد طبع اولیه آدمی را، که مقتضی رشد و سعادت واقعی اوست، احیا کند و به نتیجه برساند. منظور از «فطرت الله»، که یک اصطلاح و حیانی است، همین معنا بوده که خداوند مردم را طوری آفریده که طبعاً خدا را بشناسند. به بیان دیگر، «فطرت انسانی»؛ یعنی قدرت ذاتی فرد بر شناخت و ایمانی که با آب و گل خمیره وجود آدمی سرشته شده و نیازی به آموختن و یادگیری ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۷، ص ۲۶۷). بر این مبنا، مربی باید تدبیری اتخاذ کند که تمام فعالیتهای تربیتی وی با فطرت متربی و نیازهای ذاتی او مطابقت کند. اولیا و مربیان این حقیقت را باید نصب

العین خود قرار دهند که تعلیم و تربیت در اسلام؛ یعنی جوابگویی به خواسته‌های ذاتی و درونی آدمی که در اصطلاح قرآن، از آن به «فطرت الله» تعبیر شده است. از نظرگاه پیامبر اکرم (ص) همه انسانها با فطرت الهی پای به عالم وجود می‌گذارند و اگر فطرت اولیه‌شان دست خوش تلاطم و تغییر نگردد، در شناخت راه و هدف، که همان «سیر الی الله» و بازگشت به سوی پروردگار است، به تنهایی کشتی بان هستند و کشتی نشین و همین آنان را کفایت کند؛ چنان که آن حضرت می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ وَاَبَاؤُهُ يَهُودًا نَّحْرَانَهُ وَاِيْنَصْرَانَهُ وَاِيْمَجْسَانَهُ» (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۷۶)؛ «هر نوزادی با فطرت خدایی به دنیا می‌آید، ولی پدر و مادر اویند که وی را به کیش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت می‌کشانند». تعلیم و تربیت جدای از حق فطرت انسانی را دچار زنگار می‌سازد و جلوی تعالی و کمال آن را گرفته، متربی را به مسیری سوق می‌دهد که خود در برابر او قرار داده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۹۸).

از این روست که قرآن کریم به عنوان برنامه تعلیمی و تربیتی پیامبر اکرم (ص)، از مردم می‌خواهد به فطرت خود مراجعه کنند و براساس آن، حق را بپذیرند؛ یعنی خود را بی قید و شرط آماده پذیرش حق و حقیقت نموده، به دور از وسوسه‌های شیطانی، حق را در قول و عمل قبول کنند (طباطبایی، ۱۳۶۲ش، ص ۱۰۱). قرآن مجید خطاب به پیامبر می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم، ۳۰)؛ «روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن؛ فطرتی که خداوند انسانها را بر آن آفریده و هیچ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار و محکم».

حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت را به مردم برسانند، آن‌گاه که در عصر جاهلیت بیشتر مردم پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و در برابر او، به خدایان دروغین روی آوردند، و شیطان مردم را از معرفت خدا بازداشت و از پرستش او جدا کرد. خداوند پیامبران خود را مبعوث نمود و هر چند گاه متناسب با خواسته‌های انسانها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بخواهند و نعمتهای فراموش شده را به یادشان آورند و

با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام کنند و توانمندیهای پنهان شده عقلها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرفی نمایند» (نهج البلاغه، خطبه ۱). مریبان جامعه، که در حقیقت، وارثان پیامبران و ادامه دهندگان راه آن بزرگواران هستند، باید این شاخص را در برنامه‌ریزیهای تربیتی‌شان رعایت نموده، فعالیت‌های خود را منطبق با خواسته‌های فطری متربی پیش ببرند.

۲. آخرت باوری و آخرت گرایی

علامه طباطبایی درباره لزوم آخرت گرایی می‌نویسد: «به یاد آر روزی را که با مردم بر پروردگار خود وارد می‌شوی و حقیقت امر را دریافته، می‌فهمی که فقط او مدبر امور زندگی تو بوده و جز خدای تعالی کسی زندگی‌ات را اداره نمی‌کرده و هرچه را که خیال می‌کردی در تدبیر امرت مؤثر بوده، چه اموالی که وسیله زندگی خویش می‌پنداشتی و چه اولادی که یار و مددکارت تصور می‌کردی و چه همسر و خویشاوندانی که پشت و پناه خود می‌دانستی، هیچ کدام در تدبیر زندگی تو اثر نداشته و پندار و خرافه‌ای بیش نبوده است. از این رو، روز قیامت، روز کشف بطلان پندارهایی است که در دنیا آدمی را به خود سرگرم می‌کنند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۳۹۶). باید با این باور زندگی کرد که معاد امری است حتمی و بازگشت انسان در روز قیامت، با تمام وجود است (طباطبایی، ۱۳۷۱ش، ص ۵۶).

قرآن کریم در این زمینه، خطاب به پیامبر می‌فرماید: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قصص، ۷۷)؛ «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بخواه، و بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن». از افق اسلام، بهره برداری به جا از مادیات و امکانات دنیا هیچ‌گاه ممنوع نبوده است؛ مهم شیوه و منش استفاده از مادیات است که انگیزه و هدف افراد در کیفیت بهره‌گیری از آنها متفاوت می‌باشد. همان‌گونه که از آیه یادشده برمی‌آید، قرآن کریم بر آخرت گرایی توصیه نموده و در همان حال، بهره‌وری از امکانات مادی را نیز جایز شمرده است. بر این اساس، قرآن می‌خواهد بین بهره‌گیری از مادیات و تلاش برای نیل به سعادت اخروی رابطه‌ای برقرار نماید. از این رو هرگونه افراط و تفریط در این وادی؛ یعنی چسبیدن به مادیات دنیا و یا دست کشیدن از آن،

که مورد تأکید برخی مکاتب موجود در این گیتی است، به نظر اسلام و قرآن انحراف محسوب می‌شود. اسلام هم رهبانیت و کنار گذاشتن دنیا، و هم دل بستن و فرو رفتن در مادیات را منع می‌کند. از یک سو، می‌فرماید: «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»؛ «در دین اسلام، رهبانیت نیست» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۴۹۹) و از سوی دیگر، «محبت دنیا را منشأ همه فسادها می‌داند» (محمدی ری شهری، ۱۴۲۲ق، ص ۱۸۸).

زندگی دنیا از نظر اسلام، نه تنها تضادی با حیات اخروی ندارد، بلکه مدخل حیات اخروی بوده و بدون گذر از آن، وصول به آخرت غیرممکن است. رسول خدا(ص) هم می‌فرماید: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»؛ «دنیا کشت‌زار جهان آخرت است» (خوبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۹، ص ۸۶). احدی نمی‌تواند در آن سرای، محصول خوبی برداشت کند، مگر اینکه در این جهان بذر خوبی پاشیده باشد؛ چرا که براساس فرهنگ اسلام، «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (مدثر، ۳۸). برنامه‌های تربیتی باید به شیوه‌ای چیده شوند که دربردارنده پرورش ذهنیت آخرت‌گرایی در اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و رفتارهای متربی باشند، تا جایی که هستی‌متربی و تمامی جنبه‌های وجودی او را در سمت و سوی زندگی اخروی پرورش داده، جهان پس از مرگ را محور امور وی قرار دهند. قرآن کریم مدام به رفتن از دنیا و مرگ انسان اشاره می‌کند و در بسیاری از نمونه‌ها، مبدأ و معاد را توأمان بیان می‌دارد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره، ۱۵۶)؛ «ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم». نه تنها انسان، بلکه همه جهان ماهیت از او و به سوی او روی دارد و بازگشت همه به همان مبدأ است که از او پدید آمده‌اند. بنابراین، یادمان قرار دادن آخرت در بلندای ذهن و ضمیر همراه با استفاده صحیح از امکانات دنیایی، از ویژگی‌های نظام تربیتی پیامبر اعظم(ص) است.

۳. دلسوزی

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «هر کسی کاری از کار مدیریت و زمامداری جامعه مسلمانان را به دست گیرد و در کار آنان بسان کار خود دل نسوزاند و احتیاط به خرج ندهد، بوی دلاویز بهشت را نخواهد شنید (کریمی فریدنی، ۱۳۸۴ش، ص ۱۹۱). از سوی دیگر به مردم خطاب می‌شود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه، ۱۲۸)؛ «به یقین، پیامبری از خودتان به سوی شما

آمد که رنجهای شما بر او سخت است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است».

در این آیه خداوند متعال به دل‌داری پیامبر خود پرداخته و می‌گوید: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف، ۶)؛ «گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه اینکه چرا آنها ایمان نمی‌آورند، از دست بدهی». این تعبیر انتهای دلسوزی پیامبر را آشکار می‌کند. گویا پیامبر به شخصی تشبیه شده که می‌بیند عزیزترین افرادش از او جدا می‌شوند و او با حسرت از پشت سرشان به آنان چشم می‌دوزد. بعضی از مفسران چنین می‌گویند که سبب نزول آیه فوق این بود که پیامبر(ص) مرتباً اهل مکه را به توحید دعوت می‌کرد، اما آنها ایمان نمی‌آوردند. پیامبر(ص) آن قدر از این موضوع ناراحت بود که آثار آن در چهره‌اش نمایان شد، از این رو آیه فوق نازل شد و پیامبر(ص) را تسلی داد. واژه «باخع» به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه است و معنای آیه این است که: «از وضع تو چنین برمی‌آید که می‌خواهی خود را از غصه هلاک کنی که چرا به آیات این کتاب آسمانی که بر تو نازل شده ایمان نمی‌آورند».

این تعبیر نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیامبر اسلام(ص) نسبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت، و از اینکه می‌دید تشنه‌کامانی در کنار چشمه آب زلال قرآن و اسلام نشسته‌اند و باز از تشنگی فریاد می‌کشند، ناراحت بود. آنچه وجود پیامبر(ص) را از دیگران متمایز ساخت، این بود که مهرورزی و رحمت آن حضرت مختص به مسلمانان و خواص نبود، بلکه به غیرمسلمانان نیز محبت می‌کردند؛ از این رو خداوند بزرگ در مورد ایشان می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، ۱۰۷)؛ «ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم». در جنگ احد وقتی که دندان آن حضرت را شکستند و صورتشان را مجروح نمودند، اصحاب از ایشان خواستند تا نفرین کنند. ولی آن حضرت در برابر این خواسته، مقاومت کردند و فرمودند: «إِنِّي لَمْ أبعث لَعَانًا، و إِنَّمَا بعثت رحمة»؛ «من نه برای نفرین که برای دعوت و محبت مبعوث شده‌ام» (مظفر نجفی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۱۵۰)، آن‌گاه دست به دعا برداشته و از کوتاه نظری مردم به درگاه الهی عذرخواهی کرد و فرمود: «خدایا قوم مرا هدایت کن؛ زیرا اینان

نادانند و از سر جهل بر من ستم روا داشتند» (بلاغی، ۱۳۵۹ش، ص ۱۰). آری پیغمبر اسلام(ص) همان‌طور که برای مؤمنین رحمت و دلسوز بود، برای کفار هم دلسوز بود و متأثر می‌شد از اینکه این کفار به کفر خودشان باقی باشند و سرازیر به آتش جهنم شوند.

۴. تربیت چهره به چهره

اهمیت تربیت انفرادی و چهره به چهره در این است که مربی در محیط خلوت و قابل کنترل با متربی سخن می‌گوید و ضمن اینکه وارد فضای درونی او شده، شخصیت وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. سخنان و رفتار و حرکات مربی، به خصوص اگر داعی به حق باشد و دلایل روشنی برای ادعایش ارائه دهد، در جسم و جان متربی اثر عمیق می‌گذارد و او را منقلب و متحول می‌سازد. از این رو، استفاده از این شیوه در تعلیم و تربیت امروزی نیز سفارش می‌شود و مربیان افزون بر فعالیتهای عمومی و اجتماعی، که مسلماً آثار خوبی خواهد داشت، به صورت انفرادی نیز در این مسیر گام برمی‌دارند، به ویژه در میان جوانان، باید از این روش بیشتر بهره برد؛ چون تأثیر بیشتری در میان آنان دارد؛ چرا که نسل جوان امروز در محاصره انبوه اطلاعات و تراکم عوامل مزاحم در رشد و تعالی روحی و معنوی خود هستند که اگر در خلوت با آنها گفتگو شود، بسیاری از ناگفته‌های درونی خود را ابراز می‌کنند و برای رهایی از آنها دست یاری می‌جویند. مربی با استفاده از تجارب گذشته، می‌تواند از طریق گفتگوی مستقیم، به حل مشکلات دینی و تربیتی آنها بپردازد و زمینه نجات آنها را از شقاوت دنیا و آخرت فراهم سازد. امروزه کاربرد تبلیغ و دعوت چهره به چهره برای همگان روشن شده و برخی از مؤسسات بین‌المللی استفاده از این روش را شیوه کار خود قرار داده و افراد متعددی را از این طریق، جذب خود می‌کنند. پیامبر خود به سراغ متربیان می‌رفتند و آنان را به اسلام دعوت نموده و معارف دین را به آنها ارائه می‌دادند. دستور خداوند به پیامبر درباره دعوت اقوام و خویشاوندان و حضور آنها در خانه‌شان، این مطلب را تأیید می‌کند. خداوند می‌فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء، ۲۱۴)؛ «خویشاوندان نزدیکت را انداز کن». دعوت حضرت حضوری و چهره به چهره بود و تک تک آنان را به دین اسلام خوانده و برنامه خویش را اعلام کردند و از آنان خواستند که دعوت او را پذیرفته و به اسلام ایمان آورند. پیامبر در سالهای

نخست بعثت، در مکه نیز این روش را به کار گرفتند و بسیاری از افراد را بدین گونه تربیت کردند. شاید بتوان ادعا نمود دعوت حضوری اگر انفرادی باشد، تأثیرش چند برابر خواهد شد.

اگر بخواهیم نمونه‌ای از تربیت چهره به چهره و انفرادی پیامبر را ذکر کنیم، بهترین نمونه داستان زید بن حارثه است که حضرت او را از برده‌فروشان خریدند و در راه خدا آزاد کردند. اما او پس از آزادی، پیامبر را رها نکرد و همواره در خدمت آن حضرت بود تا اینکه پیامبر مبعوث به رسالت شد و اسلام را به او عرضه کرد. وی بلافاصله ایمان آورد و اسلام را به عنوان دین حق پذیرا گردید. امام حسین(ع) هم از این روش استفاده کردند و در یکی از منازل میان مدینه و کوفه، حضوراً با زهیر بن قین ملاقات نمودند و به صورت انفرادی از وی دعوت به همکاری کردند. امام(ع) با سخنان معجزه‌آسای خود باعث چنان انقلابی در زهیر شدند که او فوراً خیمه خود را کنار خیام امام حسین(ع) نصب کرد و گفت: من حسینی شده‌ام (سپهر، ۱۳۷۹ش، ج ۲، صص ۱۴۱ و ۱۴۲).

۵. توجه به تفاوتها

توجه به تفاوت‌های فردی اصل مهم تربیتی است. قرآن کریم در مورد تفاوت موجودات با هم فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات؛ ۱۳)؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست». معصومان(ع) هم به این تفاوتها توجه فراوان داشتند. پیامبر(ص) می‌فرماید: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷)؛ «همانا ما پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوئیم».

پیامبر(ص) با هر فرد طبق درک و فهم او سخن گفته و شیوه تربیتی خود را متناسب با هر فردی، متنوع به کار می‌بردند و این روش قرآن بود. آن‌چنان که خداوند می‌فرماید: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا هَٰذَا لِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان، ۵۸)؛ «ما قرآن را به زبان تو ای رسول آسان کردیم. امید است مردم، حقایق آن را به یاد آورند». خداوند به اندازه وسع مخاطبین

سخن گفته و به آنها بیشتر از وسعشان تکلیف نمی‌کند: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶).

۶. شناخت ظرفیتها

با توجه به ضعفها و نقایص ذاتی انسانها بهتر است تکلیف را از آسان به سخت و به صورت مرحله‌ای به آنها توصیه کنیم. این شیوه‌ای است که خدا و رسولش (ص) در انزال آیات الهی به تازه مسلمانان در پی گرفتند. تحریم شرب خمر در چند مرحله و درجات تقوای الهی از نمونه‌های بارز این شیوه است. در این خصوص، «سیره نبی اکرم (ص) بر عدم تکلف استوار بود و آن را از افتخارات خود می‌شمرد، افتخار در بری بودن از تصنع و خودآرایی و بستن چیزی به خود و خود را به مشقت انداختن» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۲ش، ص ۴۰۳). ایشان فرموده‌اند: «أَنْتِي لَا أَحَبُّ الْمَتَكَلِّفِينَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۸۱)؛ «من اهل تکلف را دوست ندارم». و در جای دیگر می‌فرماید: «بِعَثْنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ» (دلشاد تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۶۴)؛ «من به آیین فطری آسان و چشم پوشنده برانگیخته شده‌ام». باید یک تکلیف مشکل را به صورت مرحله به مرحله از متربی بخواهند تا توانایی انجام دادن آن را پیدا کنند و چنانچه تکلیفی از حد توانشان خارج بود، در آن تجدید نظر کنند و بنا بر اصل آسان‌گیری، تکلیف دیگر و ساده‌تری به آنها بدهند.

۷. چشم پوشی و تغافل

اسلام چهارده قرن پیش به پیروان خود این دستور حکیمانه را صادر فرموده است: «عَظَّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَاوُلِ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْأُمُورِ» (نوری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۱۸۸)؛ «با تغافل کردن از چیزهای کوچک، خود را بزرگ کنید و بر قدر و منزلتان بیفزایید». درس تغافل را باید از نبی گرامی اسلام (ص) آموخت. آن حضرت با وجود اینکه از بدگویی و استهزا و سخنان ناروای منافقان به خوبی آگاه بود، تغافل می‌کرد و به روی خود نمی‌آورد. چه بسا منافقان گفته‌های خود را انکار می‌کردند و برای صدق آن سوگند یاد می‌کردند. حضرت با آنکه می‌دانست دروغ می‌گویند آنان را تکذیب نمی‌کرد و در ظاهر، اظهاراتشان را قبول می‌نمود، اما منافقان گذشت و اغماض و تغافل آن حضرت را به ساده دلی و زودباوری تفسیر کرده و در مجالس خود می‌گفتند: پیامبر اسلام گوش شنوایی است؛ یعنی هر سخنی

را می‌شنود و قبول می‌کند. این آیه شریفه ناظر به این مسئله است: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ» (توبه، ۶۱)؛ «بعضی از منافقان کسانی هستند که پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند: او گوش است (سخن شنو و زودباور است). ای پیغمبر بگو شنوایی من به خیر و صلاح شما است». خداوند در این آیه کریمه، تغافل رسول اکرم (ص) را بر وفق مصلحت و خیراندیشی می‌داند، که آن حفظ آبروی افراد جامعه است.

۸. توجه به لطف خدا بر یاریگری

انسان همیشه در حال برقراری ارتباط می‌باشد و وجود او به قول فلاسفه یک وجود ربطی است. انسان با خدا، با خودش، با طبیعت و با دیگر هموعان خود همیشه در حال ارتباط (آگاهانه و ناخودآگاه) می‌باشد. تنظیم چگونگی این ارتباطات، استفاده بهینه و خودآگاه از آنها و تکمیل و تصحیح آنها از وظایف مریبان است. رسول خدا (ص) نیز در سیره اجتماعی مسلمانان تأکید بسیاری بر روابط مؤمنانه داشتند: «مَنْ فَرَّجَ عَن مُّسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (شهید ثانی، ۱۳۹۰ق، ص ۷۹)؛ «کسی که از مسلمانی گرهی بگشاید، خداوند به موجب آن، گرهی از گرههای روز قیامت را از او می‌گشاید».

۹. مبارزه با خرافات

یگانه فرزند ذکور حضرت پیامبر، به نام «ابراهیم» درگذشت. پیامبر در مرگ وی غمگین و دردمند بود و بی اختیار اشک از گوشه چشمان او سرازیر می‌شد. روز مرگ او آفتاب گرفت، ملت خرافی و افسانه‌پسند عرب، گرفتگی خورشید را نشانه عظمت مصیبت پیامبر دانسته و گفتند: آفتاب برای مرگ فرزند پیامبر گرفته شده است. پیامبر این جمله را شنید، بالای منبر رفت و فرمود: «آفتاب و ماه، دو نشانه بزرگ از قدرت بی پایان خدا هستند و سر به فرمان او دارند، هرگز برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. هر موقع ماه و آفتاب گرفت، نماز آیات بخوانید». در این لحظه از منبر پایین آمد و با مردم نماز آیات خواند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۱۵۵). فکر گرفتگی خورشید به خاطر مرگ فرزند صاحب رسالت، گرچه عقیده مردم را نسبت به وی راسخ‌تر می‌ساخت و در نتیجه به پیشرفت آیین او کمک می‌کرد، ولی او هرگز راضی نشد که موقعیتش از طریق افسانه در

دل مردم تحکیم گردد. مبارزه وی با افسانه و خرافه که نمونه بارز آن مبارزه با بت پرستی و الوهیت هر مصنوع ممکن می‌باشد، نه تنها شیوه دوران رسالت او بود، بلکه او در تمام ادوار زندگی حتی در زمان کودکی با اوهام و خرافات مبارزه می‌نمود.

روزی که سن محمد(ص) از چهار سال تجاوز نمی‌کرد و در صحرا زیر نظر دایه و مادر رضاعی خود «حلیمه» زندگی می‌نمود، از مادر خود درخواست کرد که همراه برادران رضاعی خود به صحرا رود. حلیمه می‌گوید: فردای آن روز محمد را شستشو دادم و به موهایش روغن زد، به چشمانش سرمه کشیدم، برای اینکه دیوهای صحرا به او صدمه نرسانند، یک مهره یمانی که در نخ قرار گرفته بود، برای محافظت به گردن او آویختم. محمد(ص) مهره را از گردن درآورد و به مادر خود چنین گفت: مادر جان، خدای من که پیوسته با من است، نگهدار و حافظ من است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۵، ص ۳۹۲).

نتیجه

همان‌گونه که در مباحث فوق مشاهده شد، رساندن پیام و ایفای امر ابلاغ اصولی دارد که برخی از آنان با وجود برجستگی بسیار، مورد تأکید کمتری قرار گرفته‌اند و بازخوانی حاضر سعی در معرفی مجمل و گزینشی آنها دارد. سه مورد از اصول مذکور؛ یعنی: توجه به فطرت، آخرت باوری و آخرت گرایی و توجه به لطف خدا بر یاریگری ناظر به رابطه انسان مبلغ با خدا، معاد و خلقت است. پنج مورد دیگر از این نه اصل مذکور نیز بیشتر مرتبی را مد نظر دارد و تمرکز مربی را به او معطوف می‌کند، این پنج اصل عبارتند از: دلسوزی، تربیت چهره به چهره، توجه به تفاوتها، شناخت ظرفیتها و چشم‌پوشی و تغافل. اصل آخر نیز که ریشه اجتماعی بیشتری دارد و نیاز به همت و دید وسیع‌تری می‌باشد، مجاهدت یک مبلغ با برنامه‌ریزی و تدبیر درست در راه مبارزه با خرافات است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، مصحح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۴. بلاغی، صدرالدین، پیامبر رحمت، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۵۹ش.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالانصوص و المعجزات، بیروت، اعلمی، ۱۴۲۵ق.

۶. خوبی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران، مکتبه الإسلامیة، ۱۴۰۰ق.
۷. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی (منطق عملی)، دفتر اول (سیره فردی)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۸. سپهر، میرزا محمدتقی، ناسخ التواریخ، تهران، کتابچی، ۱۳۷۹ش.
۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی، کشف الريبة، بی‌جا، دار المرتضوی للنشر، ۱۳۹۰ق.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، میزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۱. همو، حیات پس از مرگ، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۱۲. همو، خلاصه تعالیم اسلام، به کوشش داود الهامی، تهران، کعبه، ۱۳۶۲ش.
۱۳. فیض کاشانی، محمدمحسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، ۱۴۰۶ق.
۱۴. کرمی فریدنی، علی، نهج الفصاحه، پرتویی از پیام پیامبر، قم، انتشارات حلم، ۱۳۸۴ش.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح محمد باقر کمره ای، قم، اسوه، ۱۳۷۵ش.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.
۱۷. محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمة، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ق.
۱۸. مظفر نجفی، محمدحسن، دلائل الصدق لنهج الحق، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۲ق.
۱۹. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.

